

ایمان از دیدگاه روان‌شناسی مثبت

فهرست مطالب

زندگی‌نامه نویسنده.....	۶
فصل ۱ مذهب، معنویت و روان‌شناسی مثبت: تاریخچه و تعاریف.....	۹
فصل ۲ ایمان و عواطف مثبت.....	۳۹
فصل ۳ ایمان و رفتار.....	۹۱
فصل ۴ ایمان و شناخت.....	۱۵۷
فصل ۵ ایمان و روابط.....	۲۱۵
فصل ۶ ایمان و جامعه.....	۲۶۳
فصل ۷ بازتاب نهایی ایمان و عملکرد مثبت انسانی.....	۳۱۱

زندگینامه نویسنده

سیندی میلر پرین مدرک فوق دکترای خود را در روان‌شناسی بالینی از دانشگاه ایالت واشنگتن کسب کرد و به‌عنوان استاد روان‌شناسی در دانشگاه پیردین مشغول به کار است. او از تدریس روان‌شناسی بالینی کودک، روان‌شناسی مثبت، سمینار تحقیقات پیشرفته (برنامه‌های افتخاری روان‌شناسی) و روان‌شناسی مقدماتی لذت می‌برد. او همچنین از تحقیق با دانشجویان کارشناسی لذت برده و دریافت‌کننده جایزه هاوارد ای. وایت برای تدریس عالی در سال ۲۰۰۸ بوده است. دکتر میلر - پرین چندین مقاله در نشریات نوشته و فصل‌هایی را به طیفی از موضوعات شامل بدرفتاری کودک، خشونت خانواده، حرفه و هدف زندگی، و توسعه ایمان در میان دانشجویان دانشگاه اختصاص داده است. او در تحریر سه کتاب نقش داشته است: خشونت خانواده در طول دوره زندگی (با او. بارنت و آر. پرین، ساژ، ۱۹۹۷، ۲۰۰۵، ۲۰۱۱)، بدرفتاری کودک (با آر. پرین ساژ، ۱۹۹۹، ۲۰۰۷ و ۲۰۱۳) و سوءاستفاده جنسی از کودک: مسئولیت مشترک (با اس. ورتل، انتشارات دانشگاه نبراسکا، ۱۹۹۲). او عضو APA در انجمن روان‌شناسی آمریکا بوده و به‌عنوان رئیس بخش بدرفتاری کودک و عضو افتخاری در بخش ۳۷ انجمن روش‌ها و خط‌مشی‌های کودک و خانواده با APA همکاری داشته است. او اکنون به‌عنوان رئیس غیررسمی بخش ۳۷ در APA فعالیت دارد.

الیزابیت کرومیری مانکوسو مدرک کارشناسی ارشد خود را در مذهب و مشاوره از دانشگاه پیردین در سال ۲۰۰۴ و مدرک دکترای روان‌شناسی بالینی را از دانشگاه ایالت باولینگ گرین در سال ۲۰۰۹ کسب کرد. او به دانشکده سیور از دانشگاه پیردین در سال ۲۰۰۹ پیوست و اکنون به‌عنوان دانشیار روان‌شناسی فعالیت داشته و دوره‌هایی را در روان‌درمانی، خانواده‌درمانی، روش تحقیقات پیشرفته و پایه، و روان‌شناسی مذهب آموزش می‌دهد. او مقالاتی را در موضوعاتی از جمله سازگاری مذهبی، کشمکش‌های معنوی، سپاسگزاری، گذشت، طلاق و سلامت روانی دانشجویان دانشگاهی نوشته است. او همچنین در تدوین فصل‌هایی درباره روان‌درمانی، سازگاری مذهبی و کشمکش‌های معنوی نگاشته است. دکتر کرومیری مانکوسو جوایزی و افتخاراتی را

برای تحقیق درباره موضوعات سازگاری مذهبی، کشمکش‌های معنوی، تعمق در حرکت معنوی، تحقیقات اجتماعی، فحشاء و تواضع منطقی دریافت کرده است. او همچنین جوایزی را برای نظارت بر تحقیقات دانشجویان کارشناسی و تدریس دوره‌هایی در حوزه بودیت و یادگیری ضمن خدمت دریافت کرده است. او از نظارت بر دانشجویان و هدایت کارهای بالینی لذت می‌برد. او همچنین روان‌درمانی را در مرکز منابع کودکان، یک مرکز اجتماعی سلامت روانی، و مراکز مشاوره دانشگاهی ارائه می‌دهد.

فصل ۱

مذهب، معنویت و روان‌شناسی مثبت: تاریخچه و تعاریف

اهمیت مذهب در جامعه دارای تاریخچه‌ای طولانی است که در برابر گذشت زمان خود را حفظ کرده است. اگرچه متفکرین بزرگ اجتماعی در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ تنزل نهایی مذهب را از طریق آنچه به‌عنوان نظریه سکولار شناخته می‌شود - نظریه‌ای که مرگ مذهب را با حرکت جوامع به سوی تجدد و صنعتی‌سازی پیش‌بینی می‌کند - پیش‌بینی کرده‌اند، نگرش‌های جدید بیانگر افزایش انتقاد از نظریه سکولار سنتی بوده و نشان می‌دهد دنیا همانند قبل، همچنان مذهبی باقی مانده است (برگر، ۱۹۹۹؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۱؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰). برخلاف انتقاد از مذهب توسط ریچارد داوکینز، کریستوفر هیچنز و دیگران، مذهب - در برخی شکل‌ها - پدیده‌ای گسترده در داخل و خارج از ایالات متحده به‌شمار می‌آید. داوکینز (۲۰۰۸) در کتاب مشهور خود به نام *پندار خدا، پیشنهاد* می‌دهد ایمان مذهبی امری غیرواقعی است که بر پایه مفهومی اشتباه از اعتقاد به قدرت برتر به وجود آمده که خود حاصل تکامل بیولوژیکی است. با این وجود، از نظر عملی، مذهب و معنویت برای میلیون‌ها نفر در سراسر کره زمین به‌عنوان یک واقعیت به‌شمار می‌آیند. همان‌طور که توماس، جامعه‌شناس مشهور، پیش‌بینی می‌کند، موقعیت‌هایی که به‌عنوان واقعیت تعریف می‌شوند در حقیقت از پیامدهای واقعی برخوردارند (توماس و توماس، ۱۹۲۸). صرف‌نظر از هستی‌شناسی، عقاید مذهبی دارای پیامدهای واقعی بسیاری در زندگی مردم است.

با این حال، تعیین تعداد دقیق افرادی که ادعای پایبندی به میزان خاصی از مذهب یا معنویت دارند، کار چندان آسانی نیست. بخش بزرگی از تحقیقات به بررسی نقش مذهب و معنویت در زندگی آمریکایی‌های ایالات متحده پرداخته است. این تحقیقات

به دلایل روش‌شناختی بسیار موردانتقاد قرار گرفته‌اند؛ به‌عنوان مثال، داده‌های رسمی اندکی در دسترس است، زیرا دفتر سرشماری ایالات متحده چنین اطلاعاتی را جمع‌آوری نمی‌کند. مطالعات غیردولتی بی‌شماری، هرچند با کاستی‌هایی مواجه‌اند، به یافته‌های نسبتاً منسجم دست یافته‌اند. یکی از رایج‌ترین منابع اطلاعات درباره رفتار و عقاید مذهبی در ایالات متحده، مطالعه اجتماعی عمومی (GSS) است که به صورت ملی توسط مرکز تحقیقات عقاید ملی (NORC) به صورت سالانه یا دوسالانه از سال ۱۹۷۲ برگزار می‌شده است. بر اساس GSS، در سال ۲۰۱۰، ۷۱٪ جمعیت ایالات متحده دریکی از خدمات مذهبی حضور داشته و حدوداً ۳۱٪ آن‌ها هر هفته یا بیشتر در مراسم مذهبی حضور می‌یابند (اسمیت، مارسدن و هاوت، ۲۰۱۱). از نقطه نظر عقاید مذهبی، جدیدترین مطالعه شناسایی مذهب در آمریکا در پرسش از نمونه‌ای از جمعیت درباره وجود خدا به این نتیجه رسید که ۷۰٪ آمریکایی‌ها اعتقاد دارند «مسئلاً یک خدای فردی وجود دارد» (کاسمین و کیسار، ۲۰۰۹). اکثر چنین مطالعاتی نشان می‌دهند که بیشتر آمریکایی‌ها حداقل یک‌بار در روز دعا کرده و مراسم مذهبی را به‌عنوان بخش خیلی مهمی از زندگی خود می‌دانند (اسمیت و دیگران، ۲۰۱۱؛ مرکز تحقیقات پیو، ۲۰۰۸). فرانک نیوپورت در کتاب جدید خود به نام «خدا خوب و زنده است» (۲۰۱۲)، یافته‌هایی را از پروژه بررسی روزانه گالوپ با بیش از ۳۵۰۰۰۰ مصاحبه با جمعیت تصادفی از آمریکایی‌ها در هر سال از سال ۲۰۰۸ ارائه داده است. هنگامی که آمریکایی‌ها در سال ۲۰۱۱ با این پرسش مواجه می‌شدند که «آیا به خدا اعتقاد دارید؟»، ۹۰٪ آن‌ها پاسخ مثبت دادند و این آمار تنها اندکی پایین‌تر از ۹۶٪ آمریکایی‌هایی بود که در نمونه سال ۱۹۴۴ پاسخ مثبت داده بودند (نیوپورت، ۲۰۱۲). نیوپورت همچنین پاسخ مثبت آمریکایی‌ها را با حدوداً ۶۰-۴۰٪ درباره شاخص‌های دیگر مذهب، مانند حضور در مراسم مذهبی و این اعتقاد که مذهب می‌تواند به‌تمامی یا بخش اعظم مشکلات امروزی پاسخ دهد و میزان اهمیت مذهب در زندگی روزانه آن‌ها گزارش داده است.

بنابراین، اکثر آمریکایی‌ها به نوعی به ایمان مذهبی به شیوه‌های مختلف پایبند می‌باشند. اکثریت آمریکایی‌ها به کدام هویت مذهبی تعلق دارند؟ داده‌ها نشان می‌دهد

آمریکا یک ملت مسیحی است. بر اساس تحقیقات GSS و داده‌های گالوپ، اکثریت آمریکایی‌ها به‌عنوان کاتولیک یا پروتستان طبقه‌بندی می‌شوند (نیوپورت، ۲۰۱۲؛ اسمیت و دیگران، ۲۰۱۱)؛ به‌عبارت‌دیگر، از آنجا که ۱۶٪ آمریکایی‌ها ادعای هویت مذهبی ندارند، از آمریکایی‌هایی که خود را مذهبی می‌دانند، حدوداً ۹۵٪ مسیحی می‌باشند (نیوپورت، ۲۰۱۲).

همان‌طور که این داده‌ها بیان می‌کند، اکثر آمریکایی‌ها خود را مسیحی می‌دانند؛ با این حال، درصد جمعیت آمریکایی‌هایی که خود را دارای سنن مذهبی یا معنوی می‌دانند، شامل آمریکایی‌های بومی و آمریکایی‌های جدید یا جوامع مهاجر، در حال افزایش است (اسمیت، ۲۰۰۲). افزایش بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ در درصد جمعیتی که خود را به‌عنوان عصر جدید (۲۴۰٪)، هندو (۲۳۷٪)، بودا (۱۷۰٪) و مسلمان (۱۰۹٪) می‌دانند، مشاهده شد (بارت، کوریان و جانسون، ۲۰۰۱). داده‌های جدیدتر از بررسی دورنمای مذهبی ایالات‌متحده توسط هیأت پیو در رابطه با مذهب و زندگی مذهبی نشان می‌دهد این روند در حال تداوم است (مرکز تحقیقات پیو، ۲۰۰۸)؛ به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۰۷ در ایالات‌متحده، تقریباً ۰/۶ درصد از جمعیت بزرگ‌سال را مسلمانان و حدوداً ۰/۴ درصد را هندوها به خود اختصاص دادند. بعلاوه، اگرچه تعداد افرادی که خود را دارای هیچ تعهد مذهبی خاصی نمی‌دانند (بدون مذهب) در حال افزایش است، اما معیارهای دیگر مذهب و معنویت مانند اهمیت مذهب در زندگی، ثابت باقی مانده‌اند (نیوپورت، ۲۰۱۲). همچنین افرادی که خود را به‌عنوان "معنوی نه مذهبی" معرفی می‌کنند نیز در حال افزایش است (نیوپورت، ۲۰۱۲؛ زینباور و دیگران، ۱۹۹۷). این یافته‌ها نشان می‌دهد محققین و مسئولین باید از افزایش تنوع مذهبی در آمریکا و همچنین تمایزاتی که عموم بین مذهب و معنویت قائل‌اند، آگاه باشند.

همچنین شواهدی وجود دارد که مذهب و معنویت نه تنها در ایالات‌متحده بلکه در سراسر دنیا زنده‌اند و تداوم دارند؛ به‌عنوان مثال، بر اساس بررسی بین‌المللی اجتماعی (اسمیت، ۲۰۱۲)، شاخص‌های فراملی نیز بیانگر اعتقاد تعداد قابل‌توجهی از افراد به خدا می‌باشد، هرچند آمار آن در میان کشورها متفاوت است. اسمیت با بررسی ۳۰

کشور مطالعه شده در طول ۲ مورد از ۳ سال (یعنی سال‌های ۱۹۹۱، ۱۹۹۸ یا ۲۰۰۸)، به این نتیجه رسید که اکثر افراد در چندین کشور غیر ایالات متحده به نوعی در واکنش به این جمله که "می‌دانم خدا واقعاً وجود دارد و شکی درباره آن نیست" اعتقاد خود به خدا را تأیید کرده‌اند. در مقایسه با ۶۱٪ پاسخ‌دهندگان، اکثر پاسخ‌دهندگان فیلیپین (۸۴٪)، شیلی (۷۹٪)، اسرائیل (۶۶٪)، لهستان (۶۲٪)، قبرس (۵۹٪) و پرتغال (۵۱٪) نیز این عبارت را تأیید کردند. همچنین از پاسخ‌دهندگان سؤال شد آیا به خدای فردی اعتقاد دارند که "خود را وقف هر انسانی می‌کند؟" در ۳۷٪ کشورهای مورد مطالعه، اکثر پاسخ‌دهندگان این گزینه را تصدیق کردند. در مقایسه با ۶۸٪ پاسخ‌دهندگان ایالات متحده، اکثر پاسخ‌دهندگان کشورهای زیر نیز این مسئله را تأیید کردند: فیلیپین (۹۲٪)، شیلی (۷۲٪)، اسرائیل (۶۷٪)، ایرلند (۶۴٪)، لهستان (۶۰٪)، ایرلند شمالی (۶۰٪)، پرتغال (۵۸٪)، قبرس (۵۶٪)، ایتالیا (۵۴٪) و اسلواکی (۵۱٪).

تأثیر این تعهد جهانی به ایمان مذهبی در سراسر سطوح اجتماعی و دستگاه‌ها از سطح کلان (شامل روش‌های اجتماعی و فرهنگی، سیاست و اقتصاد) تا سطح خرد (شامل جوامع و نهادها و روابط بین افراد و خانواده‌ها) و تا سطح فردی قابل مشاهده است. در سطح کلان، تأثیر مذهب ممکن است در روش‌های مختلف فرهنگی مشهود باشد؛ به عنوان مثال، به عنوان یک سنت قدیمی در ایالات متحده و بریتانیا، شاهد در دادگاه به انجیل سوگند می‌خورد تا حقیقت را برای شهادت بگوید. اکثر تعطیلات ملی در ایالات متحده با عقاید مذهبی مانند کریسمس و عید پاک ارتباط دارند. بعلاوه، در سال ۱۹۵۶ کلمات "به خدا اعتماد داریم" که روی سکه‌ها و اسکناس رایج ایالات متحده چاپ شد، به عنوان شعار ملی ایالات متحده پذیرفته شد و اخیراً نیز در سال ۲۰۱۱ مجدداً تأیید گردید (دینگ، ۲۰۱۳).

مذهب همچنین به یک نیروی قابل توجه اجتماعی-فرهنگی در حوزه سیاست داخلی و بین‌المللی تبدیل شده است. در ایالات متحده، پوشش خبری انتخابات ملی بر توجه به وابستگی‌های مذهبی کاندیداها از کاتولیسم کندی در سال ۱۹۶۰ تا ارتباط اواما با پیشوای کلیسای ترینیتی یونایتد چرچ در سال ۲۰۰۸ یا وابستگی رامنی به فرقه مورمن در سال ۲۰۱۲ تمرکز داشته است. بعلاوه، بررسی‌های اخیر بیانگر نقش مهم

مذهب در حمایت طرفداران و رفتار انتخاباتی بوده است. در واقع، بررسی شهروندان آمریکایی مکرراً نشان داده کسانی که بیشتر در کلیسا حضور می‌یابند، با احتمال بیشتر رأی به کاندیداهای جمهوری خواه مواجه‌اند؛ در حالی که کسانی که به ندرت به کلیسا رفته یا هرگز در کلیسا حضور نیافته‌اند، عمدتاً به کاندیدهای دموکرات رأی می‌دهند (نیوپورت، ۲۰۱۲؛ دوریس، ۲۰۰۰). تحقیقات گسترده‌تر در رابطه با روندهای رأی‌گیری بین‌المللی از این یافته حمایت می‌کند. در بررسی ارزش‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱ مطالعات ملی در ۸۰ کشور مختلف، لوریس و انگلهارت (۲۰۱۱) به این نتیجه رسیدند که مذهب یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های قوی در رفتار رأی‌گیری، بیش از شاخص‌های دیگر مانند تحصیلات، طبقه اجتماعی، درآمد، سن و جنس به‌شمار می‌آید. همانند یافته‌های مطالعات ایالات متحده، مطالعاتی که بیانگر حضور بیشتر در مراسم مذهبی بودند به احتمال بالاتر رأی به احزاب راست داشتند، در حالی که حضور کمتر در مراسم مذهبی با احتمال بیشتر رأی به احزاب چپ همراه بود. در اکثر کشورها، حزب راست مذهبی با حمایت از سیاست محافظه‌کارانه مانند دیدگاه جمهوری خواهان ایالات متحده درباره موضوع سقط جنین و ازدواج با هم‌جنس ارتباط داشته است. با این حال، در برخی از کشورها مانند آمریکای لاتین، مذهب با جنبش‌های لیبرال در ارتباط بوده است (ژلن و ویلکاکس، ۲۰۰۲؛ ویلکاکس، ۱۹۹۲). بعلاوه، برخی از تحقیقات نشان می‌دهد مشارکت مذهبی ارتباط منفی با وابستگی سیاسی راست به‌ویژه در جوامع طرفدار تساوی دارد (نوریس و انگلهارت، ۲۰۱۱)؛ بنابراین، اگرچه به نظر می‌رسد مذهب تأثیری بر سیاست نداشته باشد، اما ماهیت این ارتباط پیچیده است و همواره از انسجام برخوردار نیست.

مذهب و معنویت تنها در سطح کلان تأثیر ندارند، بلکه در سطح خرد و سطح فردی نیز تأثیرگذارند. سیستم‌های سطح خرد شامل روابط نزدیک بین والدین و فرزندان، دوستان و روابط افراد قبل از ازدواج و همچنین خانواده‌ها و جوامع است. مذهب و معنویت می‌توانند بر ارزش‌ها و عقاید مرتبط با انواع اتحادیه‌ها مانند شرایطی که تحت آن‌ها فرد می‌تواند به‌طور قانونی ازدواج کرده یا طلاق بگیرد و یا شرایط مرتبط با آبستنی و سقط تأثیر بگذارند. مذهب و معنویت همچنین می‌توانند بر

سیستم‌های سطح خرد در سطح بین فردی تأثیر داشته باشند و شواهد تحقیقات اخیر به بررسی شیوه‌های مختلفی پرداخته که مذهب و معنویت، روابط مختلف مانند تضاد زناشویی، حمایت همسر، سبک‌های ایفای نقش والدین و روابط بین نوجوانان و فرزندان آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد (برادی، استون من، فلور و مک کراری، ۱۹۹۴؛ ماهونی و دیگران، ۱۹۹۹). تأثیر مذهب در سطح فردی در یافته‌های تحقیقات اخیر نیز تأیید شده و نشان می‌دهد مذهب و معنویت بر سلامت جسمی و عاطفی تأثیرگذار است (کوئینگ، ۱۹۹۸؛ کوئینگ، کینگ و کارسون، ۲۰۱۲؛ کوئینگ، مک کولاف و لارسون، ۲۰۰۱؛ نیوپورت، ۲۰۱۲؛ پارگامنت، ۲۰۱۳).

این که مذهب و معنویت بر این سیستم‌های مختلف اجتماعی از سطح کلان تا خرد و سطح فردی تأثیر می‌گذراند، انکارناپذیر است. آنچه چندان آشکار نیست، ماهیت دقیق این تأثیر است. آیا مذهب مفید یا مضر است؟ آیا مذهب ترویج‌کننده خوبی است یا بدی؟ مثال‌های فراوانی از انواع پیامدها وجود دارد. وقایع تأسفات ۱۱ سپتامبر مسلماً تا حدودی برانگیخته از عقاید مذهبی بود. قتل‌های ناموسی (که در بسیاری از کشورها در سراسر دنیا رخ می‌دهند) عمدتاً بر زنانی تأثیر می‌گذارد که مرتکبین جنایت عملکرد آن‌ها را تخطی از رفتارهای مذهبی می‌دانسته‌اند: مانند پوشش به شیوه‌ای غیرقابل پذیرش در خانواده یا جامعه، تمایل به ازدواج با انتخاب خودشان، یا مشارکت در مسائل جنسی خارج از ازدواج (چسلر، ۲۰۰۹؛ ملل متحد، ۲۰۰۲). مذهب و پیدایش افراط‌گرایان مذهبی اغلب نقش منفی قابل توجهی در تضادهای سیاسی خاورمیانه، آفریقای شمالی، آسیا و ایرلند شمالی داشته است. در خاورمیانه، افراد را برای تخطی از عرف مذهبی مجازات می‌کنند. جنگ‌های صلیبی که جان میلیون‌ها نفر را گرفت، توسط عقاید مذهبی حمایت می‌شد. اما عقاید مذهبی در آنچه به‌عنوان پیامدهای مثبت در نظر گرفته می‌شود نیز ایفای نقش کرده است. اکثر متخصصین اعتقاد دارند مذهب نقشی مرکزی و حیاتی در جنبش حقوق مدنی ایالات متحده داشته است (شولتز و هاروی، ۲۰۱۰). در طول تاریخ، کلیساها منبع انواع فرصت‌های اجتماعی مانند فعالیت‌های داوطلبانه و خدماتی از جمله مشاوره، آموزش و حمایت مالی بوده‌اند (بیلینگزلی، ۱۹۹۹؛ بیلینگزلی و کالدول، ۱۹۹۱؛ لینکلن و مامیا، ۱۹۹۰)؛ اما تأثیر مذهب

همواره صریح نیست؛ همانند نقش مذهب در رابطه با مسئله برده‌داری در ایالات متحده؛ به‌عنوان مثال، متون انجیلی در همان زمان برای بحث به نفع و علیه برده‌داری بکار می‌رفت و آموزه‌های دیگر مذهبی نیز برای مسائل اجتماعی، مانند رفتار نامساوی با زنان و هم‌جنس‌گرایان مورد استفاده قرار می‌گرفت (مقدم، ۱۹۹۹؛ شولتز و هاروی، ۲۰۱۰).

اگرچه سیر تأثیر مذهب منحصرأ مثبت یا منفی نیست، اما مسلماً مذهب و معنویت هر دو دارای تأثیری گسترده و قابل توجه می‌باشند. برخلاف این حقیقت که مذهب و معنویت توسط فلاسفه، جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاست مدت‌های طولانی مورد مطالعه قرار گرفته، تمرکز ابتدایی بررسی‌ها بر تحلیل در سطح کلان بوده است. بدون شک، این واقعیت تا حدودی به دلیل ارتباط تاریخی مداوم بین علم و مذهب به‌طور کلی و بین حوزه روان‌شناسی و مذهب به‌طور خاص بوده است. این تنش‌ها در سال‌های اخیر توسعه یافته و طی ۱۵ سال گذشته با انفجار ظاهری تحقیقات باهدف تعیین تأثیرات دقیق مذهب و معنویت بر عملکرد و تعامل انسانی مواجهه بوده‌ایم. بررسی تاریخچه ارتباط بین مذهب، علم و حوزه روان‌شناسی و زیر حوزه روان‌شناسی مثبت، به‌طور خاص، در درک علت اهمیت ایمان در عملکرد فردی انسان‌ها و تعامل بین آن‌ها که تمرکز اصلی این کتاب را شکل می‌دهد، مفید خواهد بود.

۱.۱ تاریخچه‌ای بر ارتباط بین مذهب و علم

اگرچه به نظر می‌رسد مذهب نقشی حیاتی در زندگی عموم مردم به‌عهده داشته باشد، این مسئله در میان دانشمندان و دانشگاهیان کمتر صدق می‌کند. در واقع، ارتباط بین علم و مذهب دارای تاریخچه‌ای بحث‌برانگیز است. از زمان دوران مثبت‌گرایی، این دو حوزه عمدتاً ناسازگار در نظر گرفته شده‌اند. این بحث ضرورتاً با این مسئله در ارتباط است که دانش و روش‌های مذهبی بر پایه اعتقاد و ایمان به ماوراءالطبیعه قرار دارند؛ درحالی‌که دانش علمی بر مشاهدات تجربی و آزمودن دقیق فرضیه‌ها متکی است (توربات، ۲۰۰۴). برخی دیگر پیشنهاد داده‌اند، عملکرد علم با آزمودن فرضیه‌ها درباره وقایع در دنیای طبیعی ارتباط دارد، درحالی‌که عملکرد مذهب عبارت است از پاسخ به

پرسش‌هایی با اهداف معنایی و غایی و علیت (براون، ۲۰۱۲). در نتیجه این دوگانگی، جامعه علمی به علم و مذهب به‌عنوان دو ماهیت جدا و نامرتب‌نگاه می‌کند. در واقع، در سال ۱۹۸۱، آکادمی علوم ملی ایالات متحده خط‌مشی خود را در رابطه با این موضوع به‌صورت زیر اعلام کرد: "مذهب و علم دو قلمرو جدا و به‌طور دوجانبه انحصاری از تفکر انسانی بوده و حضور هر دوی آن‌ها در یک بافت، به ابهام در نظریه‌های علمی و عقاید مذهبی می‌انجامد" (انجمن ملی علوم آمریکا، ۱۹۸۴، ص ۶). با توجه به تقسیم تاریخی بین علم و مذهب، شاید تعجب‌آور نباشد که عقاید فردی و ارزش‌های علمی نگاهی خصمانه به مذهب داشته باشند. بسیاری از مطالعات به بررسی عقاید مذهبی دانشمندان (به‌عنوان مثال در ایالات متحده) پرداخته و معمولاً به این نتیجه رسیده‌اند که دانشمندان با احتمال کمتر اعتقاد به خدا در مقایسه با عموم مردم مواجه‌اند. در یک مطالعه که توسط لارسون و ویتام در سال ۱۹۹۷ انجام شد، محققین نتایج تکرار مطالعات سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۳۳ توسط جیمز اچ لیوبا را ارائه داده‌اند (لارسون و ویتام، ۱۹۹۸). در این مطالعات، لیوبا یک پرسش‌نامه را برای دانشمندان مشهور ارسال کرده و از آن‌ها درباره عقایدشان "به خدا در ارتباط منطقی و عاطفی با نوع بشر" و "فناناپذیری انسانی" سؤال کرد. لارسون و ویتام از همان کلمات موجود در مطالعات لیوبا استفاده کرده و پرسش‌نامه‌ها را به ۵۱۷ عضو انجمن ملی علوم ایالات متحده در علوم زیستی و فیزیکی (مورد دوم شامل ریاضیات، فیزیک و نجوم) ارسال کردند. در راستای یافته‌های لیوبا، لارسون و ویتام نیز به نتایج مشابهی دست یافته و بر این اساس ۴۰٪ دانشمندان به خدای فردی اعتقاد داشتند، در حالی که ۴۵٪ نیز فاقد چنین اعتقادی بودند.

در یک مطالعه که توسط مرکز تحقیقات پیو در سال ۲۰۰۹ انجام شد، دانشمندانی که برای پیشرفت علوم در انجمن آمریکایی بودند، از میزان پایین‌تر مذهب به‌عنوان یک گروه در مقایسه با عموم مردم برخوردار بودند. به‌عنوان مثال، نتایج بررسی نشان داد دانشمندان به‌سختی با نیمی از احتمال اعتقاد به خدا یا قدرت برتر، در مقایسه با عموم مردم برخوردارند؛ در حالی که بر اساس مطالعه سال ۲۰۰۶ توسط مرکز تحقیقات پیو، ۹۵٪ آمریکایی‌ها به‌نوعی به خدا یا قدرت برتر اعتقاد داشتند (ماسکی، ۲۰۰۹، ص ۱).

بعلاوه، نظرسنجی پيو نشان داد اگرچه ۱۷٪ از مردم دارای وابستگی مذهبی نیستند (خود را کافر، منکر وجود خدا یا پیرو هیچ‌گونه مذهب معرفی کردند)، اما تقریباً ۵۰٪ دانشمندان فاقد هرگونه وابستگی مذهبی می‌باشند.

با این حال، به نظر می‌رسد برخلاف میزان بالاتر بدبینی مذهبی در دانشگاه‌ها، اکثر دانشگاهیان از اعتقاد مذهبی برخوردارند. مطالعه اخیر به بررسی عقاید مذهبی و خط‌مشی‌های استادان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های آمریکا پرداخت و به این نتیجه رسید که اگرچه الحاد و انکار وجود خدا در میان استادان رایج‌تر از عموم مردم بود، اما این تردید تنها دیدگاه اقلیت را شکل می‌داد (گراس و سایمونز، ۲۰۰۹). در میان طیف گسترده اعضای هیأت علمی که در دانشگاه‌های اجتماعی، شامل دانشگاه‌ها و دانشکده‌های ۴ ساله و همچنین دانشگاه‌های دکترا و غیر دکترا تدریس می‌کردند، حدود ۵۲٪ استادان باور داشتند "اگرچه دچار تردید هستم، احساس می‌کنم به خدا ایمان دارم" یا "می‌دانم خدا واقعاً وجود دارد و من درباره آن شک نمی‌کنم". در این مطالعه، اعتقاد مذهبی در میان دانشگاهیان بر اساس نوع سازمان متفاوت بود و استنادی که در دانشگاه‌های فوق دکترا فعالیت داشتند، با کمترین احتمال تأیید عقاید مذهبی مواجه بودند.

علاوه بر این، عقاید مذهبی بر اساس حوزه علمی یا دانشگاهی متفاوت خواهد بود. بر اساس مطالعه انجام‌شده توسط لارسون و ویتام (۱۹۹۸)، اعتقاد به خدا در میان ریاضیدانان بیشتر (۴۵٪) و در میان فیزیکدانان کمتر (حدوداً ۲۲٪) بود. نظرسنجی مرکز تحقیقات پيو همچنین به این نتیجه رسید که دانشمندان در حوزه فیزیک و نجوم در مقایسه با کسانی که در حوزه‌های دیگر علمی کار می‌کنند با کمترین احتمال اعتقاد به خدا (حدوداً ۲۹٪) مواجه‌اند (ماسکی، ۲۰۰۹). مطالعاتی که به ارزیابی طیف وسیع‌تری از رشته‌های دانشگاهی پرداخته‌اند، مانند مطالعه خط‌مشی اساتید آمریکایی، به نتایج مشابهی دست‌یافته‌اند که بر اساس آن‌ها حدوداً ۵۱٪ زیست‌شناسان منکر خدا بودند (گراس و سایمونز، ۲۰۰۹). رشته‌های دانشگاهی دیگر مذهبی‌تر بوده و اکثر استادان حسابداری، آموزش ابتدایی، امور مالی، بازاریابی، هنر، عدالت کیفری، پرستاری، مدیریت، مدیریت اطلاعات، مهندسی برق، علوم کامپیوتر، تجارت، تاریخ و ارتباطات

تا حدودی اعتقاد به خدا را تأیید می‌کردند. استادان در رشته‌های علوم اجتماعی شامل اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و روان‌شناسی با کمترین احتمال بیان عقاید مذهبی مواجه بودند. در این مطالعه، روان‌شناسان شامل بزرگ‌ترین تعداد منکرین خدا (۶۱٪) بودند.

مطالعات دیگر نیز به سطح پایین مذهب در میان دانشمندان علوم اجتماعی و به‌ویژه روان‌شناسان دست‌یافته‌اند (برگین و جنسن، ۱۹۹۰؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰). به‌عنوان مثال، ادروار شافرانسک (۲۰۰۱) تعدادی از مطالعات مختلف را انجام داده و طی آن‌ها به مقایسه عقاید مذهبی، نگرش‌ها و روش‌های روان‌شناسان با جمعیت عمومی پرداخته است. در یک مطالعه، ۲۴٪ از روان‌شناسان بالینی و مشاور ایالات متحده، اعتقاد به خدای فردی را در مقایسه با ۹۰٪ نشان دادند. بعلاوه، تنها ۲۶٪ روان‌شناسان بالینی و مشاور به اهمیت مذهب اشاره کردند؛ درحالی‌که ۵۸٪ نمونه ملی آمریکایی‌ها این مسئله را باور داشتند. این یافته‌ها نشان می‌دهد، عقاید فردی بسیاری از درمانگرها در تضاد با مشتریانی است که به آن‌ها خدمات می‌دهند.

اگرچه، اکثریت دانشمندان اجتماعی ممکن است به‌طور خاص مذهبی نباشند، اما مطالعه مذهب در حوزه علوم اجتماعی از تاریخچه‌ای غنی در میان روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و دانشمندان مذهبی برخوردار است. در حقیقت، در سال‌های اخیر، افزایش تحقیقات و مطالعه پیرامون مذهب در میان دانشمندان علوم اجتماعی مشاهده شده و در هیچ حوزه دیگری همانند روان‌شناسی، مذهب بچشم نمی‌خورد (هارت، ۱۹۹۹؛ مارکس، ۲۰۰۶؛ پارگامنت و دیگران، ۲۰۱۳). حوزه روان‌شناسی به‌مرورزمان، رویکردی را برای یکپارچه‌سازی پایه‌های خود در علم، از طریق مطالعه مذهب توسعه داده است.

۱،۲ تاریخچه‌ای بر ارتباط بین مذهب، معنویت و روان‌شناسی

امروزه مطالعه روان‌شناسانه مذهب – که به‌عنوان حوزه روان‌شناسی مذهب و معنویت شناخته می‌شود – یک حوزه رو به رشد به‌شمار آمده و اشتیاق و علاقه به آن در طول تاریخ متغیر بوده است. علاقه علمی به روان‌شناسی مذهب در سال ۱۸۸۰ آغاز شد و